

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چند نکته در مورد آیه شریفه 221 بقره باقی مانده که آن را عرض کنیم و بعد وارد بحث آیه سوره نساء می شویم؛ ان شاء الله.

یک نکته این است که در بسیاری از تفاسیر أَوْ لَيْتَكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ را همانطور که بیان کردیم، معنا کردند به اینکه أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى مَا يوجب الدخول في النار مشرکین دعوت می کنند به چیزی که سبب دخول آتش است؛ برای اینکه مشرک اعتقاد به معاد و جهنم ندارد. پس حتماً یک تقدیری باید در اینجا باشد. و سبب دخول در آتش را بسیاری از تفاسیر، مسئله‌ی معاصی و شرک و امثال ذلک قرار داده‌اند. به نظر ما، اینجا غیر از مسئله‌ی شرک چیز دیگری نیست و باید بگوییم مشرک برای اینکه دعوت به شرک می کند، موجب دخول در نار می شود؛ برای اینکه بر حسب آیات شریفه‌ی قرآن هر معصیتی قابل عفو و بخشش است مگر مسئله‌ی شرک؛ (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ). بحثی واقع شده است که آیا در مورد شرک، توبه مورد قبول واقع می شود یا نه؟ که فعلاً به آن کاری نداریم؛ اما تردیدی وجود ندارد که بالاترین گناهان و اعظم کبائر و اعظم ذنوب و اعظم ظلم‌ها شرک است. و اگر کسی با حال شرک از دنیا برود به هیچ وجه مورد غفران و مغفرت الهی قرار نمی گیرد.

بنابراین، به این قرینه بگوییم أَوْ لَيْتَكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ به سائر معاصی کاری ندارد و فقط مربوط به شرک است. این قرینه خارجی، قرینه داخلی هم دارد و آن مناسبت حکم و موضوع است؛ وقتی در صدر آیه می فرماید وَلَا تَنْكِحُوا ۖ الْمُشْرِكَاتِ و یا بعد می فرماید وَلَا تَنْكِحُوا ۖ الْمُشْرِكِينَ بعد هم در ادامه می گوید أَوْ لَيْتَكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، قرینه مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند که مراد از سبب دخول به نار، فقط شرک باشد و سائر معاصی را شامل نشود. و بر اساس بیانی که در جلسه قبل گذشت، چه أَوْ لَيْتَكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ را علت قرار دهیم و چه حکمت، به نظر ما، هرچند در یک ازدواجی هم طرفین یقین داشته باشند که از دین یکدیگر تأثیر نمی پذیرند، اما مع ذلک این حکم باقی است. و گفتیم که فارق میان علت و حکمت فقط در همین قسمت است که در علت از ناحیه عدم علت، عدم معلول لازم می آید؛ اما در حکمت، از عدم حکمت، عدم حکم لازم نمی آید؛ اما گفتیم این مطلبی که مشهور بین بزرگان می گویند که علت معمم است اما حکمت معمم نیست، غیر صحیح است؛ همانطور که علت معمم است، حکمت هم معمم است؛ یعنی معلوم می شود شارع روی حکمت اعتنا دارد و می خواهد جایی که دعوت به شرک هست، مسلمان آنجا حضور نداشته باشد. لذا ما از آیه استفاده کردیم ما می توانیم این را تعمیم بدهیم و بگوییم اگر معاشرت با مشرکی هم باشد، آیه از آن نهی می کند؛ برای اینکه خصوصیتی برای نکاح فقط نیست.

نکته‌ی دوم: اینجا نکته‌ای که باز باید عرض کنیم، این است که اگر کسی سؤال کند: ما از کجا بفهمیم در این آیه شریفه أَوْ لَيْتَكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ عنوان حکمت را دارد یا عنوان علت را؟ آیا می توانیم بگوییم هر جا لام تعلیلیه وجود داشت، علت است و اگر لام تعلیلیه نبود، حکمت است؛ مثلاً بگوییم الْخمر حرام لأنه مسکر ظهور در علیت دارد، اما (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) عنوان حکمت را دارد؛ به نظر، این حرف باطل است؛ برای اینکه علت و حکمتی که در اینجا و در علم اصول و فقه مورد توجه فقهاست، بحث علت لغوی و لام تعلیل نیست؛ ما در مباحث مختلف فقهی و اصولی مکرر گفتیم: علت آن است که در ملاک حکم دخالت دارد؛ و اگر چیزی در ملاک حکم دخالت داشت، به منزله‌ی جزء الموضوع قرار

می‌گیرد و قید برای موضوع می‌شود و از آن به علت تعبیر می‌کنند؛ به طوری که اگر باشد، آن حکم هست و اگر نباشد، آن حکم نیست؛ اما اگر یک چیزی دخیل در ملاک نباشد، بلکه از آثار یک عملی باشد، از آن تعبیر به حکمت می‌شود. مثلاً در باب نماز، **(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)** در لَذْکَرِی با اینکه لام تعلیل هم هست، اما مع ذلک عنوان علت را ندارد؛ یعنی اینطور نیست که بگوییم دخیل در ملاک وجوب نماز است؛ بگوییم اگر نمازی موجب ذکر خدا شد، واجب است و اگر نشد، واجب نیست؛ بلکه این از آثار و فوایدی است که بر نماز مترتب می‌شود.

از همین بیان استفاده می‌شود که اگر در یکجا دیدیم عناوین متعدده آمده است، عناوین متعدده غالباً عنوان آثار را دارد؛ می‌بینیم یکجا فرموده **(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)** یکجا فرموده **إِنَّ الصَّلَاةَ مَعَ رَاجِ الْمُؤْمِنِ** یکجا فرموده **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**، اینها عناوین متعدده است و می‌تواند به عنوان حکمت باشد؛ اما عنوان علت را ندارد؛ حالا اگر کسی نماز خواند اما نماز او هیچ حالت معراجیت ایجاد نکرد، این تکلیف را انجام داده است؛ هیچ فقیهی نمی‌گوید این نمازی که برای تو معراجیت ایجاد نکرده است، باید قضا کنی و اعاده کنی؛ یا اگر کسی نماز خواند، اما نافی از فحشا و منکر نبود، کنارش نعوذ بالله فحشا و منکر هم انجام داد، هیچ فقیهی نمی‌گوید باید نمازهایش را اعاده کند. عنوان معراجیت یا ذکر الله یا ناهی از فحشا و منکر بودن، اینها عنوان حکمت را دارند و عنوان علت را ندارند. و اساساً این نکته را هم عرض کنم که فهم فارق میان حکمت و علت از امور بسیار مشکل برای فقیه است؛ و حتی این مطلب از مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف معروف است که فرموده است من سی سال است که دارم فکر می‌کنم، فرق میان علت و حکمت چیست؟ هنوز نتوانستم به نکته‌ی روشنی برسم. اما بالاخره با برخی از قرائن انسان می‌تواند بفهمد؛ مثلاً یکی از قرائن به نظر ما تعدد است. اما اگر جایی عنوان واحد بود، ظهور در علّیت دارد. اما بالاخره نمی‌توان برای حکمت و علت ضابطه‌ی دقیق ارائه داد؛ و در هر مورد باید از قرائن استفاده کرد. در باب صلاة از قرائن موجوده در فتاوی فقها استفاده می‌کنیم تمام اینها عنوان حکمت را دارد.

آخرین نکته که در آیه شریفه وجود دارد، این است که - قبلاً هم اشاره کردیم - می‌فرماید **(أَوَلَيْكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۖ وَاللَّهُ يَدْعُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۖ)**؛ سؤال این است که چرا اینجا نفرمود **«وَالْمُؤْمِنُونَ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ»**؟ مرحوم علامه (رض) مسئله را از راه ولایت خداوند بر مؤمنین حل کرده؛ فرموده است چون الله ولی المؤمنین است، اینجا هم خداوند به عنوان این که ولی مؤمنین است و بر مؤمنین ولایت دارد، و مؤمنین همه تحت سلطه‌ی خداوند تبارک و تعالی هستند، و برای خودشان هیچ استقلالی را در هیچ عملی قائل نیستند، و مؤمن اگر کسی را به بهشت دعوت می‌کند، در حقیقت خداوند دارد او را به جنت دعوت می‌کند. ممکن است در ذهن کسی این مناقشه بیاید که در مورد شیاطین هم تعبیر به ولایت شده است که: **الشَّيْطَانُ وَلِيُّ الَّذِينَ كَفَرُوا**. جواب این است که بین اینها فرق است. مؤمن واقعاً در هیچ کاری خودش را مستقل نمی‌داند؛ در کلامش، در حرکاتش، در نگاهش، در خوراکش، در فکر کردنش؛ اما کفار درست است در حقیقت تحت ولایت شیطان هستند، اما آنها خودشان را مستقل می‌دانند. با اینکه شیطان ولایت و تسلط بر آنها دارد، اما وقتی کفر می‌ورزند و شیطنت می‌کنند، خودشان را مستقل می‌دانند؛ لذا در قیامت، وقتی کفار و مشرکین به شیطان اعتراض می‌کنند که تو سبب گمراهی ما شدی، شیطان می‌گوید: نه؛ شما خودتان انجام دادید؛ خودتان این راه را خواستید. پس، سرّ این که خداوند این را به خود نسبت می‌دهد، همین نکته‌ای است که مرحوم علامه (رض) بیان فرموده‌اند.

بررسی آیه 3 سوره مبارکه نساء

آیه دیگر که باید پیرامون آن بحث شود، آیه سوم سوره مبارکه نساء است. می‌فرماید: **(وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا ۖ فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا ۚ مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلِي وَلَئِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا ۖ فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ۚ)**. در این آیه‌ی شریفه، چند بحث مهم مطرح است: یک بحث، مسئله‌ی این است که آیا از این آیه وجوب نکاح یا استحباب اصل نکاح را استفاده می‌کنیم یا نه؟ آقایی که تشریف داشتند، در اوائل بحث گفتیم از آیه **(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ**

وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ نمی‌تواند استحباب نکاح را استفاده کنیم؛ و توضیح دادیم ولو اینکه مرحوم سید درعروه و مرحوم صاحب جواهر و بسیاری از فقها وقتی می‌رسند به این مطلب که **النكاح مستحبٌ فی ذاته** ، به این آیه استدلال می‌کنند؛ اما ما عرض کردیم در این استدلال مناقشه وارد است و مفصل ذکر کردیم. حال، آیا از این آیه شریفه و از اصل امر به نکاح، اصل رجحان نکاح در اسلام استفاده می‌شود یا نه؟ اگر کسی گفت نکاح در اسلام جایز است، نکاح اول جایز، نکاح دوم جایز، سوم جایز، چهارمی هم می‌شود جایز؛ و اگر کسی گفت نکاح مستحب است، طبیعت نکاح می‌شود مستحب؛ طبیعت نکاح که مستحب شد، هم در دوامش فایده دارد و هم در متعه‌اش؛ هم در نکاح اول، هم دوم، و هم سوم، و هم چهارم، قائل می‌شویم به این که تمام اینها استحباب دارد. پس بحث اول این است که آیا رجحان نکاح را از این آیه می‌توانیم بفهمیم یا نه؟ بحث دوم مسئله‌ی تعدّد زواج و ازدواج است که آیا این آیه تعدّد ازدواج را مشروع و مستحب می‌کند یا خیر؟ آیا تعدّد ازدواج منوط به شرط است یا نه؟ و بحث سوم، به مناسبت، اگر یک بحث تاریخی هم کنیم و آن این که به حکمت تعدّد ازدواج پیامبر اکرم(ص) اشاره کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.